

## حدوث نفس در آیات و روایات

عبدالهادی احمدی<sup>۱</sup>

**چکیده:** نوشته حاضر بحثی است در مورد حدوث و قدم نفس در آیات و روایات که نویسنده پس از بیان انواع مختلف روح در آیات و روایات و معین کردن روح محل بحث (روح الحیات)، اثبات می کند که هیچکدام از روایات قدم نفس در مورد روح الحیات نیست پس دلیلی برای قول به قدم نفس نمی ماند و علاوه بر آن نویسنده پندین دلیل از آیات و روایات بر حدوث نفس بیان می کنند و به این طریق حدوث نفس را به اثبات می رساند.

**کلمات کلیدی:** حدوث، روح، عالم ذر، عالم اشباح، قدم، نفس

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۱- مفاهیم و کلیات

### ۱-۱- نفس در لغت

در صحاح اللغة دو معنا برای واژه نفس بیان شده است: یکی به معنای «روح». خرجت نفسه، یعنی: روحش خارج شد. و دیگری به معنای «خون». «نفس سائله» یعنی: خون جهنده.<sup>۲</sup>

در کتاب العین فی الغله هم آمده است «مراد از نفس همان روح است که حیات و هستی جسد و بدن وابسته به آن می‌باشد»<sup>۳</sup> و در «فرهنگ سیاح»، در معانی نفس چنین می‌نویسد: «و نفس به چند معنا آمده است از جمله به معنای خون، چنانکه گفته می‌شود: نفس او یعنی خون جریان پیدا کرد و به معنای روح نیز آمده»<sup>۴</sup>

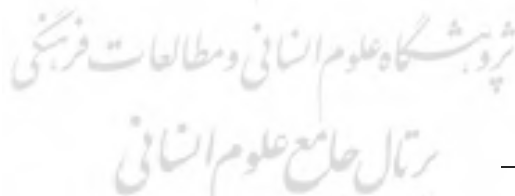
پس می‌توان چنین گفت که عمده استعمال نفس در کلام عرب در سه معنی است: روح (جان)، خون و ذات شیء.

### ۱-۲- روح در لغت

فیروزآبادی (ت ۱۸۱۷ق) در تعریف روح می‌نویسد: «ما به حیاة الانفس»<sup>۵</sup>.

و ابن منظور می‌نویسد: «هو فی الفارسیة «جان»<sup>۶</sup>

در کتاب العین آمده است: «الروح: النفس التي يحيى به البدن يقال خرجت روحه، ای نفسه»<sup>۷</sup>.



- 
- ۲ - اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، ماده روح. دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۴ق.، کلمه نفس .
  - ۳ - خلیل ابن احمد، العین فی اللغة ، چاپ بغداد، سال ۱۳۶۸هـ ، ج ۷، ص ۲۷۰
  - ۴ - فرهنگ سیاح، ج ۳، ص ۴۴۱ در معانی نفس
  - ۵ - جوهری، الصحاح، ماده روح.
  - ۶ - ابن منظور، لسان العرب، ماده روح، نشر ادب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ق.
  - ۷ - خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین، ماده روح، انتشارات اسوه، قم، ۱۴۱۴ق.

در لسان العرب نیز از قول ابن انباری آمده که: «الروح و النفس واحد غیر ان الروح مذکر و النفس مؤنث»<sup>۸</sup>.

اما در مورد معنای دوم، ابن منظور می‌نویسد: «الروح فی کلام العرب، النفخ»<sup>۹</sup>.

در بیت شعری از ذوالرمة آمده است: «فقلت له: ارفعها الیک و احیها بروحک...»<sup>۱۰</sup>

«احیها بروحک» یعنی آتش را با دمیدن در آن شعله‌ور ساز.

نتیجه: همان طور که دیدیم و در لسان العرب هم ذکر شده «الروح و النفس واحد غیر ان الروح مذکر و

النفس مؤنث» روح و نفس در لغت یک معنی مشترک دارند و آن همان جان و حقیقت انسان است و این

چیزی است که ما در این نوشتار در مورد حدوث آن به بحث می‌پردازیم.

### ۳-۱- روح (نفس) در آیات و روایات

استعمال روح در آیات و روایات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد دسته اول اشاره دارد به یک

موجود مستقل چنانکه علامه طباطبایی می‌فرماید: «از این آیات اجمالا فهمیده می‌شود که روح موجودی

مستقل، دارای حیات و علم و قدرت است و از نوع صفات و احوال قائم به اشیاء نیست»<sup>۱۱</sup> و این روح غیر

از ملائکه است.<sup>۱۲</sup> (این روح مورد بحث ما نیست)

اما دسته دوم اشاره دارد به مرتبه‌ای از روح در انسان یا فرشته که آن نیز حقیقتی است وجودی و

منشأ آثار.<sup>۱۳</sup>

### ۴-۱- معنای حدوث در لغت

برای ماده «حدث» در کتب مختلف لغت در تحت همین ماده معانی متعددی ذکر شده است. اما

ظاهراً برای لفظ حدوث در اکثر کتب لغت معنای یکسانی ذکر شده و آن وجود شیئی بعد از نبود اوست.

<sup>۸</sup> - ابن منظور، لسان العرب، ماده روح.

<sup>۹</sup> - همان

<sup>۱۰</sup> - راغب اصفهانی، مفردات، ماده روح، کتاب فروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۶۲ ش.

<sup>۱۱</sup> - محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۲۱۸، ذیل آیه ۲ نحل.

<sup>۱۲</sup> - ر.ک. همان، ج ۲۰، ص ۸، ذیل آیه ۴ معارج.

<sup>۱۳</sup> - ر.ک. همان

مثلاً در ذیل ماده «حدث» در معجم مقاییس اللغة آمده است «الحدوث: أصل واحد و هو كون الشيء لم يكن...»  
یا در ذیل همین ماده در صحاح اللغة آمده است «الحدوث: كون الشيء لم يكن...» و همین طور در مفردات  
آمده است «الحدوث: كون الشيء بعد أن لم يكن عرضاً كان ذلك أو جوهراً...»<sup>۱۴</sup>

## ۱-۵- انواع نفس

در آیات و روایات به انواع (درجات) مختلفی از روح در انسان اشاره شده است که عبارتند از: ۱-  
روح القدس ۲- روح الایمان ۳- روح القوه ۴- روح الشهوه ۵- روح البدن ۶- روح الحیات ۷- روح  
الحیات القدیم (الروح القدیمه المنقوله) ۸- روح العقل ۹- روح المدرج.  
توضیح در مورد هر کدام از این ارواح بعداً خواهد آمد.

## ۲- قدم نفس در آیات و روایات

قائلین به قدم نفس به آیات و روایاتی تمسک حسته اند که ما همه آنها را در سه دسته حای می دهیم  
و برای هر کدام نمونه ای از آیه یا روایت ذکر می کنیم.

### ۱-۲- آیات و روایات عالم ذر، میثاق

این دسته از آیات و روایات شامل آیات و روایات عالم ذر و اخذ میثاق از بنی آدم و پیامبران و امثال  
این آیات و روایات است. ما نمونه ای از این موارد را در ذیل می آوریم.  
آیه: «و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم فاشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی، شهدنا  
ان تقولوا یوم القیامه انا كنا عن هذا غافلین»<sup>۱۵</sup>

<sup>۱۴</sup> - راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، چاپ اول، دارالعلم الدار الشامیة، دمشق بیروت،

۱۴۱۲.ق، ص ۲۲

<sup>۱۵</sup> - سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲

## ۲-۲-۲- روایات اشباح و خلق انوار معصومین (ع)

این دسته شامل روایات خلق انوار پیامبر(ص) و معصومین(ع) و نبوت پیامبر(ص) پیش از خلقت حضرت آدم(ع) و تصدیق به نبوت پیامبر(ص) پیش از خلقت آدم(ع) است. نمونه ای از این روایات چنین است:

**روایت:** «...عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ ع حِينَ لَا سَمَاءَ مَبْنِيَّةً وَ لَا أَرْضَ مَدْحِيَّةً وَ لَا ظُلْمَةَ وَ لَا نُورَ وَ لَا شَمْسَ وَ لَا قَمَرَ وَ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ»<sup>۱۶</sup> از پیامبر(ص) فرمود: خدا مرا آفرید و علی را آفرید و فاطمه و حسن و حسین را قبل از اینکه آدم(ع) را خلق کند هنگامی که نه آسمان برافراشته و نه زمین گسترده و نه تاریکی و نه نور و نه خورشید و نه ماه و نه بهشت و نه آتش نبود.

## ۲-۲-۳- روایات خلق ارواح دو هزار سال قبل از ابدان

این دسته از روایات شامل روایات خلق ارواح دو هزار سال قبل از ابدان و روایات جنود مجنده بودن ارواح است و روایاتی از این قبیل که نمونه ای از آن در ذیل بیان می شود.

روایت: «ان الله تبارك و تعالی خلق الارواح قبل الابدان بافی عام...»<sup>۱۷</sup>

## ۳- نقد و بررسی آیات و روایات قدم نفس

### ۳-۱- بررسی انواع ارواح مذکور در این آیات و روایات

در این مبحث طی چند نکته به بررسی انواع ارواح می پردازد و سعی می کنیم که روح مورد بحث را از بین سایر ارواح تشخیص دهیم:

نکته اول: روح القدس: این درجه از روح، فقط در انبیا و اولیاست<sup>۱۸</sup> لذا از بحث خارج است چون بحث ما در روحی است که همه انسانها آن را دارند. شاهد این حرف روایات فراوانی است که مرانپ ارواح را در انسانهای مختلف بر می شمارند و می فرمایند در انبیا پنج روح است و در مؤمنین چهار روح و

<sup>۱۶</sup> - بحارالانوار ج : ۱۵ ص : ۱۰

<sup>۱۷</sup> - مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۰

<sup>۱۸</sup> - الکافی ج : ۲ صص ۲۸۱-۲۸۴ : ۱۶

در کفار سه روح. آن روح پنجم که مخصوص انبیاست همان روح القدس است. ما یک نمونه از این روایات را در پاورقی ذکر می‌کنیم.

نکته دوم: روح الایمان: این روح، فقط در انبیا، اولیا و انسان‌های مؤمن است<sup>۱۹</sup> ولی در کفار نیست، لذا از بحث خارج است، چون بحث ما در روحی است که در همه انسان‌ها موجود است. شاهد این حرف که کفار از چنین روحی برخوردار نیستند، همان روایاتی است که در نکته اول ذکر شد.

نکته سوم: ظاهراً نزد فلاسفه و سایر علما، این امر مسلم است که روح و نفس انسانی که صورت حقیقی انسان است و حقیقت انسان به آن است، همان روحی است که هنگام تشکیل مزاج انسانی در رحم، در آن جنین دمیده می‌شود. اما جای این سؤال باقی است که این روح منفوخ کدام یک از درجات روح انسانی است که ذکر آنها گذشت؟

جواب این سؤال در بسیاری از روایات بیان شده است و آن همان روح الحیات یا به تعبیر دیگر روح العقل است. کما اینکه در روایتی در کافی آمده است: «فَتَصِلُ النُّطْفَةُ إِلَى الرَّحِمِ... ثُمَّ تَصِيرُ لَحْمًا تَجْرِي فِيهِ عُرُوقٌ مُشْتَبِكَةٌ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكَ يَخْلُقُ فِيهَا رُوحَ الْحَيَاءِ وَالْبَقَاءِ...»<sup>۲۰</sup> و در روایت دیگری آمده است: «...وَإِنْ طَرَحْتَهُ وَهُوَ نَسَمَةٌ مُخَلَّقَةٌ لَهُ عَظْمٌ وَ لَحْمٌ مُزِيلَ الْجَوَارِحِ قَدْ نَفَخَ فِيهِ رُوحُ الْعَقْلِ...»<sup>۲۱</sup>

نکته چهارم: روح العقل همان روح الحیات است. به عبارت دیگر چون عقل در روح الحیات قرار دارد لذا به روح الحیات روح العقل هم گفته می‌شود. «فَأَمَّا أَرْوَاحُ الْحَيَاءِ فَإِنَّهَا فِي الْأَبْدَانِ لَا يَخْرُجُ إِلَّا بِالْمَوْتِ وَ لَكِنَّهُ إِذَا قَضَى عَلَى نَفْسِ الْمَوْتِ قَبْضَ الرُّوحِ الَّذِي فِيهِ الْعَقْلُ»<sup>۲۲</sup> اول این روایت می‌فرماید روح الحیات فقط با موت از بدن خارج می‌شود در ادامه می‌فرماید روحی که هنگام موت قبض می‌شود همان است که عقل در آن است. نتیجه این می‌شود که عقل در روح الحیات قرار دارد.

<sup>۱۹</sup> - همان

<sup>۲۰</sup> - کلینی، کافی، ج ۶، صص ۱۳-۱۴، ح ۴

<sup>۲۱</sup> - کافی ج : ۷ ص : ۳۴۷، ح ۱۵

<sup>۲۲</sup> - همان، ص ۴۳

شاهد دیگر اینکه در بعضی روایات<sup>۳۳</sup> روح منفوخ را روح الحیات نامیده‌اند و در بعضی دیگر<sup>۳۴</sup> آن را روح العقل نامیده‌اند و این دلالت دارد بر یکی بودن این دو.

نکته پنجم: روح الحیات قدیم (الروح القدیمه المنقوله): این درجه از روح قبل از دمیده شدن روح، در جنین موجود است و حتی قبل از شکل‌گیری جنین در اصلااب رجال بوده است لذا نمی‌تواند روح محل نزاع باشد.<sup>۲۵</sup>

برهان:

مقدمه اول: بحث ما در این است که این روحی که بعد از شکل‌گیری جنین در آن جنین دمیده می‌شود، قبلاً موجود بوده یا با تشکیل مزاج انسانی ایجاد می‌شود و مسبوقیتی بر بدن ندارد.

مقدمه دوم: روایاتی داریم که می‌فرمایند، وقتی روح الحیات در جنین دمیده می‌شود، روح منقوله قبلاً در جنین موجود است و همین طور قبل از آن در اصلااب رجال موجود بوده است. این روایات علاوه بر این ظهور در مختلف بودن روح حیات و روح منقوله دارند.

نتیجه: روح منقوله آن روحی نیست که در جنین دمیده می‌شود. لذا از محل بحث ما خارج است.

نکته ششم: روح البدن، روح الحیات و روح المدرج: این سه روح، نام یک درجه از روح است که به اعتبار کارهایی که از این مرتبه از روح صادر می‌شود که عبارت‌اند از تعلق به بدن و باعث حیات و

<sup>۳۳</sup> - الکافی ج : ۶ ص : ۱۴، ح ۴

<sup>۳۴</sup> - الکافی ج : ۷ ص : ۳۴۷، ح ۱۵

<sup>۲۵</sup> - کلینی، الکافی، ج ۶، صص ۱۳-۱۴، ح ۴- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ النَّطْفَةَ الَّتِي مِمَّا أَخَذَ عَلَيْهَا الْمِيثَاقَ فِي صُلْبِ آدَمَ أَوْ مَا يَبْدُو لَهُ فِيهِ وَيَجْعَلُهَا فِي الرَّحِمِ حَرَّكَ الرَّجُلَ لِلْجَمَاعِ وَ أَوْحَى إِلَى الرَّحِمِ أَنْ افْتَحِي بَابَكَ حَتَّى يَلِجَ فِيكَ خَلْقِي وَ قَضَائِي النَّافِذُ وَ قَدَرِي فَتَفْتَحِي الرَّحِمَ بِبَابِهَا فَتَصِلُ النَّطْفَةُ إِلَى الرَّحِمِ فَتَرَدُّ فِيهِ أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ تَصِيرُ عَاقِفَةً أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ تَصِيرُ مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ تَصِيرُ لَحْماً تَجْرِي فِيهِ عُرُوقٌ مُشْتَبِكَةٌ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكَينِ خَلَّاقَيْنِ يَخْلُقَانِ فِي الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ اللَّهُ فَيَقْتَحِمَانِ فِي بَطْنِ الْمَرْأَةِ مِنْ فَمِ الْمَرْأَةِ فَيَصِلَانِ إِلَى الرَّحِمِ وَ فِيهَا الرُّوحُ الْقَدِيمَةُ الْمَنْقُولَةُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ فَيَنْفُخَانِ فِيهَا رُوحَ الْحَيَاةِ وَ الْبَقَاءِ...

باعث «درج»، سه نام بر آن اطلاق شده است. دلیل این حرف ما، روایاتی است که بیان می‌کنند در انبیا و اولیا پنج روح است که در همه این روایات از روح القدس، روح الایمان، روح القوه و روح الشهوه نام برده شده است اما پنجمین روح، در بعضی از این روایات از آن به روح البدن<sup>۲۶</sup> یاد شده و در بعضی دیگر به روح الحیات<sup>۲۷</sup> و در بعضی دیگر به روح المدرج<sup>۲۸</sup>. پس معلوم می‌شود اینها یک روحند با سه نام.

### ۳-۲- عدم دلالت آیات و روایات مذکور بر قدم نفس

با توضیحات گذشتته روشن شد، مرتبه ای از روح که محل بحث ماست و ما در مورد حدوث آن سخن می‌گوییم همان روح الحیات است. البته گذشت که به آن روح البدن و روح العقل و روح المدرج هم در روایات اطلاق شده است. پس با این بیان آن سه دسته از آیات و روایات مذکور چون در مورد روح البدن نیست پس از بحث ما خارج است و دلالتی بر حدوث نفس ندارند.

#### نکته: ویژگیهای روح الحیات

در روایات برای روح الحیات (روح البدن) مشخصاتی بیان شده است. مثلاً:

- رُوحُ الْحَيَاةِ فِيهِ دَبٌّ وَ دَرَجٌ<sup>۲۹</sup> روح حیات در او جنبش و حرکت است.
- وَإِنْ طَرَحْتَهُ وَ هُوَ نَسَمَةٌ مُخَلَّقَةٌ لَهُ لِحْمٍ وَ عَظْمٍ مُرْتَلُّ الْجَوَارِحِ وَ قَدْ نُفِخَ فِيهِ رُوحُ الْحَيَاةِ وَ الْبَقَاءِ فَإِنَّ عَلَيْهِ دِيَّةً كَامِلَةً<sup>۳۰</sup>
- وَ تَبَقَّى رُوحُ الْبَدَنِ فِيهِ فَهُوَ يَدِبُّ وَ يَدْرُجُ حَتَّى يَأْتِيَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ<sup>۳۱</sup> و همان روح بدن در او بماند و تنها بجنبد و راه برود تا ملک الموت بر سر او آید.

در این سه روایت و امثال این روایات چند خصوصیت برای روح البدن ذکر شده است:

<sup>۲۶</sup> - الکافی ج : ۲ صص ۲۸۱-۲۸۴، ح ۱۶ و صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۴

<sup>۲۷</sup> - کلینی، الکافی ج : ۱ ص : ۲۷۲

<sup>۲۸</sup> - الکافی ج : ۱ ص : ۲۷۱، ح ۱ و

<sup>۲۹</sup> - همان، ص ۲۷۲

<sup>۳۰</sup> - محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۳۶۴

<sup>۳۱</sup> - الکافی ج : ۲ ص : ۲۸۳



یکی اینکه باعث حرکت بدن است و دیگر اینکه بعد از شکل‌گیری کامل جنین به بدن القا می‌شود و سوم اینکه وجود آن روح در بدن باعث تعلق دیه کامل به آن بدن می‌شود و چهارم اینکه این همان روحی است که هنگام مرگ از بدن جدا می‌شود.

### ۳-۳- آیات و روایات دال بر حدوث نفس

#### ۳-۳-۱- آیات دال بر حدوث نفس

۱- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ \* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ \* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا \* ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ \*

هر آینه ما انسان را از گل خالص آفریدیم \* سپس او را نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم \* آن گاه از آن نطفه، لخته خونی آفریدیم و از آن لخته خون، پاره‌گوشتی و از آن پاره‌گوشت، استخوانها آفریدیم و استخوانها را به گوشت پوشانیدیم بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم. در خور تعظیم است خداوند، آن بهترین آفرینندگان \*

در تفسیر این آیات علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید:

«در این جمله سیاق را از خلقت، به انشاء تغییر داده و فرموده: "ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ" با اینکه ممکن بود بفرماید: "ثم خلقناه..." و این به خاطر آن است که دلالت کند بر اینکه آنچه به وجود آوردیم چیز دیگری، و حقیقت دیگری است غیر از آنچه در مراحل قبلی بود...»

خلاصه، اگر عین اوصاف نطفه در علقه نیست لیکن در همجنس آن هست مثلاً اگر سفید نبود قرمز می‌باشد و هر دو از یک جنسند به نام رنگ، به خلاف اوصافی که خدا در مرحله اخیر به آن داده و آن را انسان کرده که نه عین آن اوصاف در مراحل قبلی بودند و نه همجنس آن، مثلاً در "انشاء" اخیر، او را صاحب حیات و قدرت و علم کرد. آری، به او جوهره ذاتی داد (که ما از آن تعبیر می‌کنیم به "من") که نسخه آن در مراحل قبلی یعنی در نطفه و علقه و مضغه و عظام پوشیده به لحم، نبود هم چنان که در آن

مراحل، اوصاف علم و قدرت و حیات نبود، پس در مرحله اخیر چیزی به وجود آمده که کاملاً مسبوق به عدم بود یعنی هیچ سابقه‌ای نداشت<sup>۳۲</sup>»

با این تفسیر معلوم می‌شود منظور از آیه خلق موجود جدیدی بنام روح است و این خلق هنگام تشکیل مزاج انسانی است.

۲- «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبُصْرَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»<sup>۳۳</sup>

آن گاه بالای او راست کرد و از روح خود در آن دمید. و برایتان گوش و چشمها و دلها آفرید. چه اندک شکر می‌گویید.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» تسویه به معنای تصویر و هم متمیم عمل است. و در جمله «نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» استعاره و کنایه‌گویی شده است، یعنی روح تشبیه شده به دم زدن و نفسی که آدمی می‌کشد و بر می‌گرداند، و احیاناً آن را در غیر خود می‌دمد و اضافه کلمه روح به ضمیری که به خدا بر می‌گردد اضافه تشریفی است، و معنایش «ثم نفخ فيه من روح شریف و منسوب الیه» می‌باشد، یعنی سپس خدا از روحی شریف و منسوب به خودش در او دمید<sup>۳۴</sup>»

این آیه به خوبی بیان می‌کند که شکل‌گیری بدن که کامل شد، روح در آن دمیده می‌شود.

۳- قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتِكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئًا<sup>۳۵</sup>\* وَ لَا يَذُكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا<sup>۳۶</sup>\* گفت: پروردگارت اینچنین گفته است: این برای من آسان است و تو را که پیش از این چیزی نبوده‌ای بیافریده‌ام\* و آدمی به یاد ندارد که او را پیش از این آفریده‌ایم و او خود چیزی نبوده است؟

۳۲ - ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص: ۲

۳۳ - سوره سجده (۳۲)، آیه ۹.

۳۴ - ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص: ۳۷۴

۳۵ - سوره مریم (۱۹)، آیه ۹

۳۶ - سوره مریم (۱۹)، آیه ۶۷

در تفسیر انوار درخشان ذیل این آیه آمده است:

«در پاسخ تعجب زکریا مقام کبریائی فرمود اینک آفرینش یگانه فعل و ظهور صفات کبریائی است در آن باره وجود شرط و یا فقد مانع تصور نمی‌رود از جمله قیاس بخود بنما مقام کبریائی چگونه ترا آفرید در حالیکه هیچ اثر وجودی از تو در هیچیک از عوالم نبود.»<sup>۳۷</sup>

ای آیات و بخصوص این تفسیر از این آیات به خوبی دلالت دارد که روح انسان قبلاً نبوده است و بعد با بدن بود شده است.

۴- هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً\* إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً\*<sup>۳۸</sup> هرآینه بر انسان مدتی از زمان گذشت و او چیزی در خور ذکر نبود\* ما آدمی را از نطفه‌ای آمیخته بیافریده‌ایم، تا او را امتحان کنیم. و شنوا و بینایش ساخته‌ایم.

در تفسیر جوامع الجامع ذیل این آیات آمده است:

«معنای جمله این است که آیا از نظر تقریر و نزدیکی بر آدمی پیش از این زمانی نزدیک نگذشته است که وی چیز قابل ذکری نبوده [یعنی چنین زمانی بوده است]...از حمران بن اعین روایت است که گفت: از حضرت صادق علیه السلام راجع به این مطلب سؤال کردم پس فرمود: چیزی تقدیر شده بود ولی موجود نبود...از قتاده روایت است که أمشاج به معنای اطوار و حالات مختلف است یعنی در یک حالت نطفه بوده بعد علقه شده و بعد مضغه و آن گاه استخوان تا انسان شده است»<sup>۳۹</sup>

از آیات و تفسیر آنها به خوبی پیداست که انسان قبلاً نبوده است و سپس وجود او از نطفه آغاز شده تا انسان شده است یعنی تا روح در او دمیده شده است.

۵- «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۴۰</sup> \* مثل عیسی در نزد

خدا، چون مثل آدم است که او را از خاک بیافرید و به او گفت: موجود شو. پس موجود شد.

در تفسیر جوامع الجامع در ذیل این آیه چنین آمده است:

<sup>۳۷</sup> - انوار درخشان، ج ۱۰، ص: ۳۵

<sup>۳۸</sup> - سوره انسان (۷۶) آیه ۱ و ۲.

<sup>۳۹</sup> - ترجمه جوامع الجامع، ج ۶، ص: ۵۰

<sup>۴۰</sup> - سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹

إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ هَمَانَا مَوْضُوعِ عِيسَى (ع) و شگفتی تولد او بدون پدر همچون موضوع آفرینش آدم است ~ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ این جمله وجه شباهت عیسی (ع) را با آدم بیان می‌کند، یعنی همان طور که خداوند آدم را از خاک و بدون پدر و مادر آفرید، عیسی (ع) را نیز بدون پدر آفریده است، در صورتی که آفرینش آدم بدون پدر و مادر به مراتب شگفت‌انگیزتر و خارق‌العاده‌تر است از آفرینش عیسی که بدون پدر متولد شده است، و معنای «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» این است که خداوند جسم خاکی او را که از گل بود، نیرو داد ~

ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ (سپس به او - آدم یا عیسی - گفت باش) یعنی او را بشری بوجود آورد، چنان که فرموده: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ «پس از آن خلقتی دیگر انشا نمودیم»<sup>۴۱</sup> فَيَكُونُ پَسِ او هم موجود گردید. این آیه دلالت دارد که آفرینش حضرت عیسی و حضرت آدم از خاک بوده است. و همان طور که در تفسیر آمده، بعد از آفرینش او از خاک او انسان شده است و این بدان معنی است که روح ایشان قبل از تشکیل بدن نبوده است بلکه زمان تشکیل بدن ایجاد شده است.

### ۳-۲-۳-۲- روایات دال بر حدوث نفس

روایاتی که دلالت روشنی بر حدوث روح دارند دو نوعند، نوع اول روایاتی است که صریحاً می‌فرمایند نفس حادث است لذا شبهه قدمت را بر طرف می‌کنند اما نوع دوم و آن روایاتی است که در مورد نفخ روح در جنین سخن می‌گویند و ایجاد روح را با تشکیل مزاج انسانی می‌دانند. ما در اینجا به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم و دلالت آنها را بر حدوث بیان می‌کنیم.

### ۳-۲-۳-۱- روایات دسته اول: روایات صریح در حدوث

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي كَيْفَ هَذَا النَّفْخُ فَقَالَ إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرَّيْحِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ رُوحًا لِأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمَهُ مِنَ الرِّيحِ وَ إِنَّمَا أُخْرِجَهُ عَنْ لَفْظِهِ الرِّيحِ لِأَنَّ الأرواحَ مُجَانِسَةٌ لِلرِّيحِ وَ إِنَّمَا أُضَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَى سَائِرِ الأرواحِ كَمَا قَالَ لِبَيْتٍ مِنَ البَيْوتِ بَيْتِي وَ لِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ خَلِيلِي وَ أَشْبَاهَ ذَلِكَ وَ كُلُّ ذَلِكَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مُحَدَّثٌ مَرْبُوبٌ مُدَبَّرٌ»<sup>۴۲</sup>

<sup>۴۱</sup> - ترجمه جوامع الجامع، ج ۱، صص: ۴۲۵- ۴۲۶

<sup>۴۲</sup> - کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۳۴

از امام صادق (ع) راجع بقول خدای عز و جل «و از روح خود در او دمیدم» پرسیدم که آن دمیدن چگونه بود؟ فرمود: روح مانند باد متحرکست و برای آن روحش نامند که نامش از ریح (باد) مشتق است و چون ارواح همجنس باد باشند روح را از لفظ ریح بیرون آورد و آن را بخود نسبت داد زیرا که آن را بر سایر ارواح برگزید چنان که نسبت بیک خانه از میان همه خانه‌ها فرموده خانه من (و آن کعبه است) و نسبت بیک پیغمبر (ابراهیم) از میان پیغمبران فرموده است خلیل من و نظایر اینها (چنان که گوید: دین من، بنده من، رسول من) و همه اینها مخلوق و ساخته شده و پدید آمده و پروریده و تحت تدبیرند.

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَمَّا يَرُوءُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ فَقَالَ هِيَ صُورَةٌ مُخْدَتَةٌ مَخْلُوقَةٌ وَ...»<sup>۴۳</sup> از امام باقر (ع) پرسیدم راجع بآنچه روایت کنند که: خدا آدم را بصورت خود آفریده است» حضرت فرمود: آن صورتی است پدید و آفریده...

در این دو روایت تصریح شده است که روح حادث است، پس به این ترتیب دیگر جایی برای قول به قدم نفس باقی نمی‌ماند.

### ۳-۲-۲-۲-۲ روایات دسته دوم: روایات نفخ روح در جنین

۱- «أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ النُّطْفَةَ... فَتَصِلُ النُّطْفَةُ إِلَى الرَّحِمِ فَتَرَدُّ فِيهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ عُلْقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ لَحْمًا تَجْرِي فِيهِ عُرُوقٌ مُشْتَبِكَةٌ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكَ يَخْلُقَانِ فِي الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ... فَيَنْفُخَانِ فِيهَا رُوحَ الْحَيَاةِ وَالْبَقَاءِ وَ يَشُقَّانِ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَ جَمِيعَ الْجَوَارِحِ وَ جَمِيعَ مَا فِي الْبَطْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى...»<sup>۴۴</sup> از امام پنجم علیه السلام که: چون خدا خواهد نطفه‌ای را ... آفریند ... رحم در گشاید و نطفه بدان رسد و ۴۰ روز در آن بگردد سپس ۴۰ روز علقه باشد، ۴۰ روز مضغه گردد و آنکه گوشتی با رگهای پیچیده و آنگاه خدا دو فرشته آفریننده فرستد که هر چه خواهد در ارحام بسازند ... و در آن جان زندگی و ماندن بدمند و گوش و چشم و همه اندام او را بسازند و هر چه در شکم است بفرمان خدا تعالی...

<sup>۴۳</sup> - همان

<sup>۴۴</sup> - علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۷، صص ۳۴۴-۳۴۵

۲- «سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَ عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ امْرَأَتَهُ حَامِلًا بِرِجْلِهِ فَطَرَحَتْ مَا فِي بَطْنِهَا مَيْتًا... وَ إِن طَرَحَتْهُ وَ هُوَ نَسَمَةٌ مُخَلَّقَةٌ لَهُ عَظْمٌ وَ لَحْمٌ مُرْتَبٌ الْجَوَارِحِ قَدْ نُفِخَ فِيهِ رُوحُ الْعَقْلِ فَإِنَّ عَلَيْهِ دِيَّةً كَامِلَةً...»<sup>۴۵</sup> از امام سجاد (رضی الله عنه) در رابطه با مردی ستوال نمودم که زن بارداری را با لگد زده بود و در نتیجه حمل او به صورت مرده سقط شده بود... و اگر جنین سقط شده در حالی که او انسانی (فردی) گردیده که گوشت و استخوان پیدا کرده و اعضا و جوارح آن متمایز شده و روح عقل در آن دمیده شده باشد بر او است دیه کامل بدهد.

۳- «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْبِضَ رُوحَ إِمَامٍ وَ يَخْلُقَ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامًا أَنْزَلَ قَطْرَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى الْأَرْضِ فَيُلْقِيهَا عَلَى ثَمْرَةٍ أَوْ عَلَى بَقْلَةٍ فَيَأْكُلُ تِلْكَ الثَّمْرَةَ أَوْ تِلْكَ الْبَقْلَةَ الْإِمَامُ الَّذِي يَخْلُقُ اللَّهُ مِنْهُ نُطْفَةَ الْإِمَامِ الَّذِي يَقُومُ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَيَخْلُقُ اللَّهُ مِنْ تِلْكَ الْقَطْرَةِ نُطْفَةً فِي الصُّلبِ ثُمَّ يَصِيرُ إِلَى الرَّحِمِ فَيَمْكُثُ فِيهَا أَرْبَعِينَ لَيْلَةً فَإِذَا مَضَى لَهُ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً سَمِعَ الصَّوْتِ فَإِذَا مَضَى لَهُ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٍ كُتِبَ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَإِذَا خَرَجَ إِلَى الْأَرْضِ...»<sup>۴۶</sup> یونس بن ظبیان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود وقتی خداوند بخواهد امامی را قبض روح کند و امام بعد از او را بیافریند قطره‌ای از آب زیر عرش فرو میفرستد آن را بر میوه و یا دانه‌ای قرار میدهد امام از آن میوه یا دانه میخورد خداوند از همان قطره نطفه‌ای در صلب او می‌آفریند سپس منتقل برحم مادر می‌شود پس از چهل روز از سکونت در رحم صدا را میشنود پس از چهار ماه بر بازوی راستش نوشته می‌شود: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وقتی بر زمین قرار ...

استدلال به این روایات به این گونه است که همه آنها دلالت دارند بر نفع و ایجاد روح، با شکل-گیری مزاج انسانی در جنین. یعنی وقتی خلقت جنین تکمیل شد آنوقت روح ایجاد می‌شود و قبل از آن روح موجود نیست.

<sup>۴۵</sup> - همان، ص ۳۵۶

<sup>۴۶</sup> - علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۹

## نتیجه:

با توجه به مباحث گذشته می توان چنین گفت که قول به قدم نفس مبتنی بر بعض روایات، ناشی از خلط مراتب مختلف روح و یا به عبارت دیگر ناشی از عدم تمایز بین ارواح چندگانه مطرح شده در آیات و روایات است که باعث شده است حکم یکی را که قدم است (مثلا روح منقوله) به دیگری (روح حیات) که در روایات حکم به حدوث آن شده است سرایت دهند و در کل قائل به قدم روح شوند. در حالیکه بحث حدوث و قدم نفس در روح الحیات مطرح است نه روح منقوله.

## منابع:

- ۱- ابن منظور: لسان العرب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق.
- ۲- ابن منظور، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ق.
- ۳- احمد سیاح، لغت نامه یا فرهنگ سیاح عربی - فارسی - مصور، ۳جلد، اسلام، تهران، ۱۳۶۴-

۶۵.

- ۴- اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- ۵- خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین، انتشارات اسوه، قم، ۱۴۱۴ق.
- ۶- خلیل ابن احمد، العین فی اللغة، چاپ بغداد، سال ۱۳۶۸هـ.
- ۷- راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، چاپ اول، دارالعلم الدار الشامیة، دمشق بیروت،

۱۴۱۲ق.

- ۸- راغب اصفهانی، مفردات، کتاب فروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ۹- کلینی، الکافی، ۸جلد، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۰- علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۱۱۰ جلد، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ق.
- ۱۱- محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۱۸جلد، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۸ق.
- ۱۲- محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج ۴، ص ۴۹۰، (ترجمه کمره ای)
- ۱۳- محمد حسین طباطبایی: المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، دارالکتب الاسلامیة، تهران،

۱۳۷۲ش.